

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

دوازدهم جون ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۵۶

قصائد

- ۵۲ -

در تهنیت عید و مدح ملا احمد خان

رسید موکب عید سعید فرخ فال
چه عید؟ فاتحه^۱ روزگار شادی و عیش
نهاد دوش ز سیر سپهر، بیضه زر
به روی صفحه زنگار فام مینا، عید
چنان، که حلقه دف در مجالس عشرت
به سان ابروی خوبان، به طرف بام بلند
چنان منور و موزون به پیش دیده عقل
قرین خرمی و عیش دولت و اقبال
چه عید؟ قائمه^۲ بارگاه مجد و جلال
در آشیانه مغرب، هُمای زرین بال
گرفت صورت نوعی به بهترین اشکال
ز طرف دائره چرخ شد پدید، هلال
به شکل تیغ دلبران میان صف جدال
چنان درست و خوش اندازه پیش چشم خیال

^۱ "فاتحه": مؤنث کلمه "فاتح"، و در معنای "باز کننده" یا "افتتاح کننده"
^۲ "قائمه": مؤنث "قائم" و در معنای "برپا دارنده"

که شکل دائره نون به روی صفحه سیم
 خجسته گوهر بحر بزرگی و دانش
 جهان مجد و سپهر فضایل، احمدخان
 ستاره رفعت و خورشیدرأی و کوه وقار
 عبید^۳ حلقه حکمش همه وضع و شریف
 نه بی‌مدایح او غیر حشو در ابیات
 زمانه، و اصف اوصاف او علی‌التفصیل
 ستاره را به جلالش، مُدام استعلاء
 زهی شمرده به پیش تو اوستاد خرد
 توئی، که نیست ترا در وفا عدل و نظیر
 اگر نظیر تو جوید فلک به دانش و فضل
 به مجلسی، که گشائی تو دفتر حکمت
 کشیده عدل تو در خانه ستم، آتش
 به نزد جود تو صد بحر کم ز یک قطره
 ز خاک پای تو تفریح^۷، وام کرده عبیر
 نفاذ^۹ امر تو بر بسته، آنچنان ره غدر
 همیشه تا رخ ایام و سال را شب عید

شود کشیده ز کلک محیط فضل و کمال
 یگانه اختر اوج مکارم اجلال
 که پیش خامه او هست تیر گردون لال
 سپهر حشمت و دریاضمیر و ابرنوال
 رهین منت جودش همه نساء و رجال
 نه بی‌محامد^۵ او غیر هزل، در اقوال
 سپهر، دفتر اخلاق او علی‌الاجمال
 زمانه را به زمانش همیشه استکمال
 معلمان زمان را ز زمزمه، اطفال
 توئی، که نیست ترا در حیا و عقل مثال
 بود چنان، که ببیماید آب، در غربال
 مقام صاحب قانون بود، به صف نعال
 فگنده حکم تو در کشور جفا، زلزال
 به پیش حلم تو صد کوه کم ز یک مثال
 ز بوی خلق تو، ترویج^۸ کسب کرده شمال
 که کرده حلقه امکان به گوش، امر محال
 بود چنان، که رخ ماه طلعتان را خال

نصیب ذات تو باد از جهان چنان عمری

که از کبائس^{۱۰} آن بشمرد فلک صد سال

^۳ ب. عبید = آماده * کاتب معنی "عبید" را در حاشیه کتاب "حاضر و آماده" نوشته است. اما قسمی، که مصحح و ناشر دیوان حاضر "عبید" آورده است، منطقی تر می نماید، چون "عبید" به حیث جمع "عبد" و در معنای "بنده"، کلاً معنای "پیروان" را رسانده و ارتباط منطقی کلمات را در مصراع بهتر تضمین می کند.

^۴ "وضیع" کلمه عربی و در معنای "پست" و "تنک مایه" و "شریف" هم کلمه عربی و متضاد "وضیع" یعنی "باشرف"

^۵ "محامد": جمع عربی کلمه عربی "مَحَمَدَت" (مصدر میم) است، که در معنای "ستایش" است. پس "محامد"؛ یعنی "ستایشها"

^۶ "زلزال": کلمه عربی و در معنای "لرزش"، "لرزه"

^۷ "تفریح": کلمه عربی (مصدر باب "تفعیل") و در معنای "فرحت آوردن"

^۸ "ترویج": کلمه عربی (مصدر باب "ترویج" و برخاسته از "روح") در معنای "روح بخشیدن"

^۹ "نفاذ": کلمه عربی و در معنای "نافذ شدن"

^{۱۰} "کبائس": جمع عربی کلمه عربی "کبیبسه" که مراد از "سالی ست، که ۳۶۶ روز دارد"؛ و آن هر چار سال یک بار اتفاق افتد.